

صلاح‌الدین از رها به رقه راند. والی رقه قطب‌الدین ینال‌بن حسان‌المنبجی بود. او از رقه به موصل رفت. صلاح‌الدین رقه را تصرف کرد، سپس به خابور و قرقسیا و ماکسین و عربان^۱ لشکر برد و بر همه آنها مستولی گردید.

صلاح‌الدین آن‌گاه به نصیبین راند و در وقت شهر را بگرفت. سپس قلعه را محاصره کرد و پس از چند روز آن را نیز فتح کرد. سپس آن را به اقطاع ابوالهیجای سمین که از اکابر امرایش بود داد. سپس همراه با صاحب حصن کیفا از آنجا دور شد.

در این اثنا خبر یافت که فرنگان بر اعمال دمشق حمله آورده‌اند و به داریا رسیده‌اند. صلاح‌الدین به این خبر نپرداخت و سرگرم کار خود شد. مظفرالدین^۲ کوکبری و ناصرالدین و محمدبن شیرکوه او را به تسخیر موصل تحریض می‌کردند و تصرف موصل را بر تصرف سنجار و جزیره ابن عمر ترجیح می‌دادند. صلاح‌الدین نیز آهنگ موصل نمود.

عزالدین مسعود صاحب موصل و نایبش مجاهدالدین لشکرگرد آورده و باب عطا گشودند و در بلادی که در دست داشتند چون جزیره و سنجار و موصل و اربل آذوقه و مردان جنگی نهادند. صلاح‌الدین آهنگ موصل نمود و بیامد تا به نزدیکی بارو رسید. بارو را استوار و عزالدین را آماده دفاع یافت. مظفرالدین و ناصرالدین ابن شیرکوه و جماعتی از اعیان دولتش با او بودند.

صلاح‌الدین، مظفرالدین و ناصرالدین پسر عم خود را گفت: شما مرا فریب دادید. سپس بامداد روز دیگر خود و یارانش عزم قتال کردند و نه منجیق نصب کردند ولی سودی نبخشید. تا آنجا که جماعتی از شهر بیرون آمدند و منجیق را بستند. شب‌ها نیز مردم شهر با مشعل‌ها بیرون می‌آمدند و چنان می‌نمودند که جمع کثیری در حرکت هستند. صلاح‌الدین از شیخون می‌ترسید.

صدرالدین عبدالرحیم‌بن اسماعیل، شیخ‌الشیوخ، پیش از رسیدن او به موصل از سوی خلیفه الناصرلدين‌الله نزد او آمد. بشیر خادم نیز همراهش بود و او از خواص خلیفه الناصرلدين‌الله به شمار می‌آمد، آمده بود تا میان صلاح‌الدین و عزالدین طرح صلح افکند و رسولان به آمد و شد در آمدند. عزالدین گفت باید بلاد جزیره را که از او گرفته‌اند باز پس دهند. صلاح‌الدین نیز گفت بدان شرط که حلب را تسلیم او نمایند.

۱. متن: عرمان

۲. متن: مظفرالدین

عزالدین و مجاهدالدین از تسلیم حلب امتناع کردند. صلاح‌الدین از این شرط بگذشت به شرطی که عزالدین از یاری فرمانروای حلب صرف‌نظر کند. عزالدین این شرط را نیز قبول نکرد.

در این هنگام رسولان قزل ارسلان^۱ صاحب آذربایجان و رسولان شاه ارمن^۲ صاحب خلاط نیز بیامدند تا در امر صلح گفتگو کنند. ولی کار به جایی قرار نگرفت.

صلاح‌الدین به ناچار از موصل به سنجار در حرکت آمد و شهر را در محاصره گرفت. شرف‌الدین امیر امیران برادر عزالدین صاحب موصل والی سنجار بود. مجاهدالدین سازوبرگ برای او فرستاد؛ ولی صلاح‌الدین راه بر آن گرفت و هرچه بود در تصرف آورد. یکی از امرای کردان زر زاری در نهران با صلاح‌الدین قراری نهاد که شب هنگام از ناحیه‌ای که او قرار دارد حمله کند تا ناحیه‌ی خویش به او تسلیم نماید. صلاح‌الدین نیز شب هنگام از آن ناحیه حمله کرد و شهر را بگرفت و امیر امیران امان خواست و به موصل رفت.

صلاح‌الدین چون سنجار را گرفت چنان بود که بر تمام بلاد جزیره بارویی کشیده باشد آن‌گاه سعدالدین بن معین‌الدین انر را که یکی از اکابر امرایش بود نیابت سنجار دارد و خود پس از تمشیت امور آن دیار روانه نصیبین گردید. در آنجا مردم را دید که از ابوالهیجا سمین شکایت سرداده‌اند و از ستم او می‌گیرند. صلاح‌الدین او را عزل کرد و با خود به حران برد. حران شهر مظفرالدین کوبکبری بود. صلاح‌الدین در ماه ذوالقعدة سال ۵۷۸ به حران داخل شد تا چندی بیاساید و سپاهیان را اجازت داد که آنان نیز هر جا که خواهند بروند.

عزالدین مسعود نزد شاه ارمن صاحب خلاط کس فرستاده از او یاری خواست. شاه ارمن نیز رسولانی گسیل داشت و شفاعت کرد که از موصل چشم پوشد. آخرین رسول او یکی از موالیش به نام سیف‌الدین بکتمر^۳ بود. در این هنگام صلاح‌الدین در سنجار بود و شفاعت او را نپذیرفت. چون رسول چنان دید خشمناک برفت.

شاه ارمن از خلاط نزد پسر خواهر خود قطب‌الدین بن نجم‌الدین البی رفت. قطب‌الدین پسر دایی عزالدین مسعود و شوی دخترش بود. شاه ارمن از او یاری خواست. او نیز به یاریش برخاست. عزالدین صاحب موصل نیز با لشکر خود بیامد و

۱. متن: قراارسلان

۲. متن: شاه‌رین

۳. متن: سکر

همگان آهنگ قتال صلاح‌الدین نمودند. در این هنگام در حران می‌آسود و لشکریان خود را مرخص کرده بود. چون این خبر بشنید نزد تقی‌الدین پسر برادرش که در حماة بود کس فرستاد و او را فراخواند. او نیز شتابان بیامد. صلاح‌الدین به عزم رویارویی با خصمان خویش در حرکت آمد و تا رأس عین پیش راند ولی دشمن از رویارویی با او سربرتافت و هر یک به دیار خود رفت. صلاح‌الدین نیز به ماردین رفت و چند روز بماند و بازگردید. والله تعالی اعلم.

استیلاي صلاح‌الدین بر حلب و اعمال آن

صلاح‌الدین در سال ۵۷۹ از ماردین به قصد آمدن در حرکت آمد. آمد را بگرفت و به نورالدین محمود بن قرارسلان تسلیم نمود و این عهده بود میان آن دو و ما به آن اشارت کردیم. سپس به شام رفت و تل خالد از اعمال حلب را محاصره نمود و در محرم سال ۵۷۹ آن را بگرفت و از آنجا به عین‌تاب لشکر برد. ناصرالدین محمد، برادر شیخ اسماعیل، خازن نورالدین محمود و از یاران او فرمانروای آنجا بود. نورالدین عمارت عین‌تاب را به او داده بود. ناصرالدین محمد از صلاح‌الدین امان خواست به شرطی که قلعه را در دست او بگذارد و او را در خدمت خود بپذیرد و ناصرالدین تسلیم شد.

آن‌گاه صلاح‌الدین لشکر به حلب راند. عمادالدین زنگی بن مودود فرمانروای حلب بود صلاح‌الدین چند روز در میدان^۱ اخضر فرود آمد. سپس به کوه جوشن رفت و چند روز دیگر نیز در آنجا ماند و چنان نمود که بر سر آن کوه برج و بارو می‌سازد. عمادالدین زنگی از پرداخت مواجب سپاهیان خویش ناتوان شده بود. صلاح‌الدین پیشنهاد کرد که حلب را بدهد و سنجار و نصیبین و خابور و سروج و رقه را بستاند. او اجابت کرد. صلاح‌الدین آن بلاد بداد و حلب را بگرفت. از جمله شروط صلاح‌الدین آن بود که هر وقت او را به خدمت فراخواند بیدرنگ بیاید. عمادالدین زنگی بن مودود به آن بلاد رفت و صلاح‌الدین به حلب در آمد.

این واقعه در اواخر سال ۵۷۹ بود. برادر کوچکتر صلاح‌الدین تاج‌الملوک بوری بن ایوب در نبرد حلب کشته شد. ضربتی بر زانویش آمد و سبب مرگش گردید. تاج‌الملوک بعد از فتح حلب درگذشت.

۱. متن: میلان

سپس صلاح‌الدین به قلعه حارم رفت. سرخک^۱ یکی از موالی نورالدین فرمانروای آنجا بود. عمادالدین او را بر حارم امارت داده بود. چون حلب تسلیم صلاح‌الدین شد. سرخک در قلعه حارم کوس مخالفت زد. صلاح‌الدین حارم را محاصره نمود و رسولان به آمدوشد پرداختند. سرخک در نهان از فرنگان یاری خواست. سپاهیان را بیم آن بود که حارم را به فرنگان تسلیم کند. پس او را به زندان کردند و از صلاح‌الدین امان خواستند. صلاح‌الدین حارم را بگرفت و یکی از خواص خود را به امارت آن منصوب کرد.

صلاح‌الدین تل خالد را به یکی از امیران خود به نام داروم‌الباروقی^۲ صاحب تل باشر به اقطاع داد و قلعه عزاز را به امیری دیگر به نام دلدرم سلیمان‌بن جندر سپرد و او به عمارت آن پرداخت؛ زیرا در عهد عمادالدین ویران شده بود. صلاح‌الدین دیگر اعمال حلب را به دیگر امرا و سپاهیان خویش به اقطاع داد. والله اعلم.

افول دولت مجاهدالدین قایماز

امور دولت موصل در دست مجاهدالدین قایماز بود و چنان‌که گفتیم او بود که فرمان می‌راند. عزالدین محمد معروف به زلفندار سپهسالار و شرف‌الدین احمد بن ابی‌الخیر که پدرش صاحب‌الغراب بود و هر دو از بزرگان دولت بودند و نزد سلطان عزالدین مسعود مقامی ارجمند داشتند، سلطان عزالدین را علیه مجاهدالدین برانگیختند و بسی سعایت‌ها کردند تا عاقبت تصمیم به برانداختن او گرفت؛ ولی به سبب قدرت و شوکت مجاهدالدین یارای اقدامش نبود. پس اظهار بیماری نمود. مجاهدالدین خواجه بود و زنان از او حجاب نمی‌کردند چون به عیادت سلطان عزالدین آمد فرمان داد او را گرفتند و در بند کشیدند. آن‌گاه خود برنشست به قلعه موصل راند و اموال و ذخایر او را در تصرف آورد و قلعه را به زلفندار داد و شرف‌الدین احمد بن ابی‌الخیر را امیر حاجب خود گردانید و دست هر دو را در امور دولتش گشاده داشت. این واقعه در سال ۵۷۹ اتفاق افتاد.

اربل و اعمال آن در تحت حکم مجاهدالدین بود. زین‌الدین یوسف بن زین‌الدین علی نیز که خود کودکی خردسال بود در کفالت او می‌زیست. همچنین جزیرهٔ ابن عمر که از آن

۱. متن: سرچک

۲. متن: الباروقی

معزالدین سنجرشاه بن سیف‌الدین غازی بن مودود بود در زیر فرمان او قرار داشت؛ زیرا معزالدین سنجرشاه نیز کودکی خردسال بود. همچنین شهرزور و اعمال آن دقوفا و قلعه عقر حمیدیه در دست او بود و در هر یک از آنها نایبی گماشته بود. پس از آنکه صلاح‌الدین بلاد جزیره را گرفت برای عزالدین مسعود جز موصل نماند که باز هم قلعه آن را مجاهدالدین در تصرف داشت. از این رو پادشاه حقیقی مجاهدالدین بود. چون عزالدین مسعود او را فرو گرفت. صاحب اربل و جزیره ابن عمر به فرمان عزالدین مسعود سر فرود نیاوردند و تسلیم حکم صلاح‌الدین شدند.

خلیفه الناصر لدین‌الله، شیخ‌الشیوخ صدرالدین و بشیر خادم خاص خود را فرستاد تا میان صلاح‌الدین و عزالدین طرح صلح افکند. صلاح‌الدین گفت که در جزیره و اربل سخنی نیست یعنی از آن اوست و عزالدین مسعود گفت: از آن ما هستند.

با برافتادن مجاهدالدین، صلاح‌الدین طمع تصرف موصل افزون گردید چون عزالدین مسعود دریافت که با عزل مجاهدالدین مرتکب چه خطایی شده است با زلفندار و شرف‌الدین احمد بن ابی‌الخیر، که او را بر آن کار واداشته بودند، دل بد کرد. سپس هر دو را در بند کشید.

[در سال ۵۸۰ عزالدین مسعود، مجاهدالدین قایماز را از حبس آزاد کرد و او را نزد محمد جهان پهلوان و برادرش قزل ارسلان فرستاد و از آنان برای مقابله با صلاح‌الدین یاری خواست. او نخست نزد قزل ارسلان صاحب آذربایجان رفت. او گفت من این مهم به پایان خواهم برد و سه هزار سوار همراه او نمود. اینان به سوی اربل آمدند تا آن را محاصره نمایند ولی همه بلاد اطراف را ویران کردند و دست به کشتار و تاراج زدند. زین‌الدین یوسف، صاحب اربل، لشکر به دفع ایشان برد. چون برای غارت اطراف پراکنده شده بودند. آنان را متهم ساخت و پیروزمند بازگردید. عجمان نیز به بلاد خود بازگشتند. مجاهدالدین نیز به موصل آمد.]^۱ والله سبحانه و تعالی ولی التوفیق.

محاصره صلاح‌الدین موصل را و صلح او با عزالدین مسعود

در ماه ذوالقعدة سال ۵۸۱ صلاح‌الدین از دمشق در حرکت آمد و به حران رسید و مظفرالدین کوکبری صاحب حران را بگرفت؛ زیرا او وعده داده بود که در برابر امارت

۱. متن آشفته بود از ابن‌اثیر تکمیل شد (وقایع سال ۵۸۰).

حران پنجاه هزار دینار بدهد و چون به حران رفت به وعده خویش وفا ننمود. صلاح‌الدین او را از بند آزاد کرد و رها و حران را به او باز پس داد؛ زیرا می‌ترسید مردم جزیره با او دل بد کنند.

صلاح‌الدین در ماه ربیع‌الاول از حران به راه افتاد. سپاهیان حصن کیفا و دارا^۱ و سپاهیان جزیره ابن‌عمر با معزالدین سنجر شاه نزد او آمدند. این سنجرشاه برادرزاده عزالدین مسعود صاحب موصل بود که پس از دستگیری مجاهدالدین از عم خود جدا شده به صلاح‌الدین پیوست. اینان همگان با صلاح‌الدین بودند. چون به شهر بلد^۲ رسیدند، مادر اتابک عزالدین و پسر عمه‌ی نورالدین محمودبن زنگی و جماعتی از اعیان دولت نزد صلاح‌الدین به شفاعت آمدند. بدین خیال که شفاعت آنان خواهد پذیرفت. چون صلاح‌الدین با یاران خود مشورت کرد فقیه عیسی و علی‌بن احمدالمشطوب اشارت به رد شفاعت ایشان نمودند.

صلاح‌الدین نیز چنان کرد و راهی موصل شد. چون لشکر موصل در برابر او به پایداری پرداخت از این‌که آن گروه را مأیوس بازگردانیده بود پشیمان شد. در این حال نامه‌ای هم از قاضی رسید. قاضی در آن نامه او را ملامت کرده بود.

آن‌گاه زین‌الدین یوسف صاحب اربل با برادرش مظفرالدین کویکبری و چند تن دیگر از امرا نزد صلاح‌الدین آمدند. صلاح‌الدین همه را در جانب شرقی موصل فرود آورد. آن‌گاه امیر علی‌بن احمدالمشطوب را به قلعه جدید^۳ از بلاد هکاری فرستاد. او قلعه را محاصره نمود و جمعی از کردان گرد او گرفتند و او همچنان در آنجا بیود تا صلاح‌الدین از موصل برفت.

به هنگامی که صلاح‌الدین موصل را محاصره کرده بود عزالدین خبر یافت که زلفندار نایب او در قلعه با صلاح‌الدین مکاتبه می‌کند. از این‌رو او را به قلعه راه نداد و در مشاورت او شریک نساخت و بار دیگر مجاهدالدین قایماز را راهنمای خویش قرار داد و در همه امور رای او را به کار می‌بست تا کارهایش به اصلاح گرایید.

در آخر ماه ربیع‌الآخر سال ۵۸۲ که صلاح‌الدین از طول محاصره موصل ملول شده بود خبر یافت که شاه ارمن فرمانروای خلاط مرده است. او در نهم ماه ربیع‌الآخر مرده بود. این بود که محاصره موصل را رها کرد و به خلاط رفت و بر آن استیلا یافت؛ زیرا

۱. متن: داری

۲. متن: ابله

۳. متن: جزیره

شاه ارمن فرزندی نداشت و یکی از غلامان او به نام بکتمر عهده‌دار حکومت شده بود. صلاح‌الدین در راه که به خلاط می‌رفت میافارقین را تصرف نمود و ما در اخبار دولت او خواهیم آورد.

صلاح‌الدین چون از تسخیر خلاط فراغت یافت به موصل بازگردید و بر نصیبین گذشت و در ماه رمضان سال ۵۸۲ در موصل فرود آمد. میان او و عزالدین مسعود رسولان به آمدوشد پرداختند تا مگر به نوعی مصالحه کنند. عاقبت، کار بر آن قرار گرفت که عزالدین مسعود، شهرزور و اعمال آن را و قرابلی^۱ و همه آن اعمال آن سوی رود زاب را به صلاح‌الدین واگذار کند و بر متابر آن به نام او خطبه خوانده شود و سکه‌ی او رایج باشد. در اثنا این احوال صلاح‌الدین بیمار شد و به حران رفت. رسولان او رسیدند و خبر آوردند که شرایط صلح پذیرفته شده و هر دو جانب برای انجام آن سوگند خورده‌اند. صلاح‌الدین چند تن از یاران خود را فرستاد تا آن بلاد تسلیم ایشان شود و خود همچنان بیمار در حران بود. برادرش الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب و پسر ناصرالدین بن شیرکوه در نزد او بودند. بلاد موصل نیز امنیت یافت.

پس از آن میان ترکمانان و کردان در جزیره و موصل و دیاربکر و خلاط و شام و شهرزور و آذربایجان فتنه افتاد و خلق بیشماری از هر دو گروه کشته شدند و این فتنه سال‌ها دوام داشت. سبب آن بود که عروسی از ترکمانان را به خانه شوی می‌بردند. بر قلعه‌ای از ناحیه زوزان که از آن کردان بود گذشتند. مردم قلعه بیامدند و از ترکمانان چنان‌که عادت جوانمردان است خواستار سور عروسی شدند. ولی ترکمانان با آنان درشتی کردند. صاحب قلعه نیز داماد را بکشت. ترکمانان بر سرکردان ریختند و آنان را کشتار کردند. بعدها مجاهدالدین کوشید تا میان دو گروه صلح برقرار گردد و رؤسای کردان و ترکمانان را صلوات و خلعت‌ها داد و آن دشمنی از میان برخاست و فتنه نشست. والله تعالی اعلم.

وفات زین‌الدین یوسف صاحب اربل و حکومت برادرش مظفرالدین
زین‌الدین یوسف بن زین‌الدین علی معروف به کجک - چنان‌که گفتیم - در طاعت
صلاح‌الدین بود و اربل از اعمال آن بود. زین‌الدین با لشکر خود به صلاح‌الدین پیوسته

۱. متن: قرابلی

بود. زین‌الدین در اواخر ماه رمضان سال ۵۸۶ درگذشت. برادرش مظفرالدین بن علی بر میراث او مستولی شد و جمعی از امرای دولتش چون بلداجی^۱ صاحب قلعه خفتیدگان^۲ را بکشت و از صلاح‌الدین خواست که به جای برادرش اربل را به اقطاع او دهد. صلاح‌الدین نیز اربل را به اقطاع او داد و شهرزور و اعمال آن و دربند^۳ قرابلی و بنی قفچاق را بر آن بیفزود. مردم اربل به مجاهدالدین قایماز نامه نوشتند که بیاید تا اربل را تسلیم او کنند. مجاهدالدین در موصل بود ولی از بیم صلاح‌الدین اقدام به آن ننمود. دیگر آن‌که از آن پس که عزالدین مسعود او را در بند کرده و آزاد نموده بود، قدری از نفوذ خود را از دست داده و در ردیف دیگر غلامان او در آمده بود و این خود سبب اندوه او شده بود. چون نامه مردم اربل را خواند گفت: هرگز چنین نخواهم کرد تا فلان در آن فرمان نراند و مرا از تصرف منع نماید. مظفرالدین برفت و اربل تصرف کرد.

محاصره عزالدین صاحب موصل جزیره ابن عمر را

سنجرشاه پسر سیف‌الدین غازی بن مودود جزیره ابن عمر را به وصیت پدرش گرفته بود و به هنگام افول مجاهدالدین - چنان‌که گفتیم - از اطاعت عم خود عزالدین خارج شده بود و سنجرشاه چون جاسوسی به زیان عم خود و به سود صلاح‌الدین کار می‌کرد و همواره می‌کوشید میان آن دو دشمنی باشد.

چون صلاح‌الدین در سال ۵۸۶ قلعه عکا را محاصره کرده بود و فرمانروایان اطراف که در طاعت او بودند چون: عزالدین صاحب موصل و برادرش عمادالدین صاحب سنجار و نصیبین و سنجرشاه پسر برادر عزالدین و صاحب حصن کیفا همه در عکا گرد آمده بودند، جماعتی از جزیره ابن عمر آمدند و از دست سنجرشاه دادخواهی کردند. سنجرشاه بترسید و خواست بازگردد ولی صلاح‌الدین گفت رفتن تو سبب افتراق در لشکر می‌شود. سنجرشاه در رفتن الحاح می‌کرد تا روز عید فطر به سلام آمد و در همانجا وداع کرد و بازگشت.

تقی‌الدین عمر، پسر برادر صلاح‌الدین با لشکری از حماة آمده بود. صلاح‌الدین او را از پی سنجرشاه فرستاد که خواه به زور و خواه به رضا بازش گردانند. تقی‌الدین در

۱. متن: بلداجی

۲. متن: حقبیرکان

۳. متن: دوقبر

گردنه فیق^۱ به او رسید و وی را بازگردانید.

آنکه صلاح‌الدین به عزالدین صاحب موصل نوشت که جزیره ابن عمر را محاصره کند. عزالدین پنداشت که برای او دامی گسترده است تا به نقض عهد منسوبش دارد. این بود که پیام داد باید به خط خود منشور حکومت جزیره ابن عمر را به نام او صادر نماید و آن را به اقطاع او دهد. صلاح‌الدین این خواست برآورد. عزالدین نیز برفت و جزیره را در موصل گرفت. چون مدافعان جزیره مقاومت می‌کردند چهار ماه محاصره مدت گرفت. عاقبت به نیمی از اعمال او مصالحه کرد و به موصل بازگردید. والله تعالی اعلم.

حرکت عزالدین صاحب موصل به جزیره، بلاد الملک‌العادل و بازگشت او صلاح‌الدین بلاد جزیره و حران و رها و سمیساط و میافارقین را تصرف کرده بود و این بلاد قلمرو پسر برادرش تقی‌الدین عمر بود. چون تقی‌الدین بمرد آنها را به برادر خود الملک‌العادل ابوبکرین ایوب اقطاع داد.

چون صلاح‌الدین در سال ۵۸۹ درگذشت، عزالدین مسعود صاحب موصل طمع در بازپس گرفتن آن بلاد بست. عزالدین در این باب با یاران خود مشورت کرد. بعضی گفتند باید فرمانروایان اطراف چون صاحب اربیل و صاحب ابن عمر و صاحب سنجار و نصیبین را به یاری خواند و پیش از آنکه مردم آن دیار مستعد دفاع شوند جنگ را آغاز نماید. مجاهدالدین قایماز چنان رأی داد که قبلا با آن ملوک مشورت کند و هرچه رأی دادند به آن عمل نماید. عزالدین نظر مجاهدالدین را بیسندید و برای یک‌یک آنان نامه نوشت. پاسخ همه یکسان بود که باید صبر کرد تا وضع فرزندان صلاح‌الدین روشن شود. در این اثنا نامه الملک‌العادل ابوبکرین ایوب از مناخ نزدیکی دمشق برسید، حاکی از مرگ برادرش و این که الملک‌الافضل علی پسر او به جایش نشسته است و او را با سپاهی گران به قصد ماردین فرستاده است، زیرا شنیده است که صاحب ماردین به بعضی روستاهایی که از آن او بوده تعرض کرده است. چون نامه را خواندند از حرکت باز ایستادند. سپس خبر یافتند که او بر عکس ادعایش با لشکری اندک در خارج شهر حران است. عزالدین مسعود بسیج لشکر کرد و به سوی سنجار روان شد. در این حال سپاهیان شام که الملک‌الافضل علی فرستاده بود به الملک‌العادل ابوبکر پیوستند. الملک‌العادل

۱. متن: فنک

نیرومند شد و سخت به دفاع ایستاد. عزالدین با لشکر خود از موصل به نصیبین رفت و با برادرش عمادالدین و سپاه او مجتمع شدند و راهی رهاگردیدند. والله اعلم.

وفات عزالدین صاحب موصل و حکومت پسرش نورالدین

عزالدین مسعود بن مودود بن زنگی به موصل بازگردید و دو ماه در آنجا بماند و بیماریش شدت گرفت و در آخر شعبان سال ۵۸۹ جهان را بدرود گرفت. پسرش نورالدین ارسلان شاه بن عزالدین مسعود بن مودود بن اتابک زنگی به جای او نشست تدبیر امور مملکتش در دست مجاهدالدین قایماز مدبر امور دولت پدرش بود. والله سبحانه و تعالی اعلم.

وفات عمادالدین صاحب سنجار و حکومت قطب‌الدین

عمادالدین زنگی بن مودود بن زنگی صاحب سنجار و خابور و نصیبین و رقه و سروج در محرم سال ۵۹۴ درگذشت و او همان کسی است که صلاح‌الدین حلب را از او گرفت و این بلاد را به او داد. پس از پسرش قطب‌الدین محمد به حکومت رسید. تدبیر امور کشورش به دست مجاهدالدین یرنقش مملوک پدرش بود. عمادالدین فرمانروایی نیکوکار و عادل و متواضع و دوستدار اهل علم و دین بود و این طایفه را بزرگ می‌داشت. بر مذهب حنفی تعصب می‌ورزید و شافعیان را نکوهش می‌کرد. تا آنجا که برای حنفیان در سنجار مدرسه‌ای بنا کرد. عمادالدین مردی نیکسیرت بود. والله تعالی اعلم.

استیلای نورالدین ارسلان شاه بن مسعود صاحب موصل بر نصیبین

عمادالدین زنگی صاحب سنجار و نصیبین بود. گاه نایبانش که در نصیبین بودند به روستاهای اعمال موصل که مجاور ایشان بود دست‌اندازی می‌کردند. مجاهدالدین قایماز که مدبر دولت موصل بود در نهان از جانب نورالدین از آن نایبان به عمادالدین شکایت برد و عمادالدین در این ادعا که آن روستاها از اعمال نصیبین هستند پای می‌فشرد و پاسخ‌های درشت داد. مجاهدالدین، نورالدین را از قضیه آگاه کرد. نورالدین با بعضی از مشایخ دولتش نامه‌ای فرستاد. عمادالدین بیمار شده بود پاسخی چون پاسخ‌های پیشین داد. رسول او را اندرز داد که از لجاج باز ایستد ولی عمادالدین زبان به نکوهش نورالدین گشود و درشتی‌ها کرد. چون نورالدین چنان دید آهنگ نصیبین نمود.

در این اثنا خبر رسید که عمادالدین وفات کرده و پسرش قطب‌الدین محمد جانشین او شده است. نورالدین را طمع تصرف نصیبین افزون شد و در ماه جمادی الاولی سال ۵۹۴ در حرکت آمد.

چون قطب‌الدین محمد^۱ بشنید برای دفع نورالدین از سنجار حرکت نمود. نورالدین پیشدستی کرده وارد نصیبین شد.

چون دو لشکر روبرو شدند نورالدین لشکر او را شکست داد. قطب‌الدین به قلعه نصیبین گریخت. سپس از آنجا به حران رفت. نایب او مجاهدالدین یرنقش نیز با او بود اینان به الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب که در دمشق بود نامه نوشتند و او را به نبرد با نورالدین تحریض کردند. نورالدین در نصیبین اقامت کرد تا الملک‌العادل به جزیره رسید. آن‌گاه در ماه رمضان همان سال به موصل بازگردید و قطب‌الدین نیز به نصیبین برگشت.

در این احوال مرگ و میر در لشکر نورالدین افتاد و بسیاری از امرای موصل بمردند. از آن جمله مجاهدالدین قایماز که مدبر امور دولت او بود. چون نورالدین به موصل آمد و قطب‌الدین به نصیبین، الملک‌العادل نیز به ماردین رفت و چند روز آنجا را محاصره کرد و بر مردم سخت گرفت سپس بازگردید. والله تعالی اعلم.

هزیمت الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب در ماردین در برابر نورالدین ارسلان شاه صاحب موصل و پسر عمانش ملوک جزیره

لشکر الملک‌العادل ماردین را - چنان‌که گفتیم - محاصره کرد. سردار این لشکر پسرش الملک‌الکامل بود. این امر بر ملوک جزیره و دیاریگر گران آمد و بیم آن داشتند که بر ایشان ابقا نکند و آنچه ایشان را به اطاعت امر واداشته بود ضعف و ناتوانیشان بود. بدان هنگام که الملک‌العزیز عثمان بن صلاح‌الدین فرمانروای مصر درگذشت و الملک‌الافضل علی بن صلاح‌الدین به حکومت رسید میان او و الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب اختلاف افتاد. الملک‌العادل نزد نورالدین ارسلان شاه صاحب موصل و دیگر ملوک کس فرستاد و آنان را به همراهی خود فراخواند. آنان نیز اجابت کردند. ولی چون الملک‌العادل از ماردین به دمشق رفت و الملک‌الکامل در ماردین ماند او را حقیر شمردند و به دفع آن

۱. متن: قطب‌الدین بن سنجر

طمع کردند. این امر به تحریض الملک الظاهر غازی و الملک الافضل علی پسران صلاح‌الدین بود زیرا با عم خود الملک‌العادل دل بد داشتند. پس نورالدین ارسلان شاه بن مسعود بن مودود صاحب موصل در آغاز شعبان سال ۵۹۵ با لشکر خود در حرکت آمد و در دُنَیْسِر^۱ فرود آمد و در آنجا درنگ کرد. پسر عمش قطب‌الدین محمد بن زنگی بن مودود صاحب سنجار و پسر عم دیگرش معزالدین سنجر شاه بن غازی بن مودود صاحب جزیره ابن عمر نیز به او پیوستند، تا پس از عید فطر به ماردین لشکر برند و الملک‌العادل را از آنجا برانند.

مردم ماردین در خلال این احوال سخت در تنگنا افتاده بودند و به سبب محاصره طولانی ذخیرهٔ ارزاق و آذوقه‌ی ایشان به پایان رسیده بود.

چون نظام، که زمام اختیار دولت صاحب ماردین یولق ارسلان بن ایلغازی را به دست داشت، چنان دید نزد الملک‌الکامل کس فرستاد و پیشنهاد کرد که اگر اجازه دهد قدری آذوقه به شهر آید قلعه را تسلیم خواهد کرد. او نیز پذیرفت و آنان ذخایر بسیار به قلعه وارد کردند و برای پایداری بار دیگر قدرتی حاصل کردند. در این اثنا خبر رسید که لشکر نورالدین در راه است. پس به مقاومت پرداختند. الملک‌الکامل شکست خورد و از کنار قلعه به لشکرگاه خود در ربض رفت. اهل قلعه به نبرد بیرون آمدند و تا شب هنگام همچنان پیکار کردند. الملک‌الکامل در شب نیمه شوال همان سال به بلاد خویش بازگردید و اهل قلعه هرچه باقی مانده بود غارت کردند.

صاحب ماردین یولق ارسلان بن ایلغازی^۲ نزد نورالدین آمد و او را سپاس گفت و به قلعه خود بازگشت. نورالدین و یارانش به دنیسر^۳ بازگشتند. نورالدین از آنجا به رأس‌العین رفت. در آنجا رسول الملک‌الظاهر بن صلاح‌الدین از حلب پیامد و از او طلب خطبه و سکه نمود. نورالدین را نیت دگرگون شد و از یارانشان بازایستاد. در این اثنا بیمار شد و در ماه ذوالحجه‌ی پایان آن سال به موصل بازگردید. والله تعالی اعلم.

۲. متن: بولوارسلان بن ابی ایلغازی

۱. متن: دبیس

۳. متن: تستر

حرکت نورالدین ارسلان شاه صاحب موصل به بلاد الملک العادل ابوبکر بن ایوب در جزیره

الملک العادل در سال ۵۹۶ مصر را از دست برادرزاده اش الملک الافضل علی گرفت. الملک الظاهر غازی صاحب حلب و صاحب ماردین از او بیمناک شدند و به نورالدین صاحب موصل پیام دادند که دست اتفاق به یکدیگر دهند و به بلاد الملک الکامل در جزیره و حران و رها و رقه و سنجار روند. نورالدین در ماه شعبان سال ۵۹۷ به قصد تصرف آن بلاد در حرکت آمد. پسر عمش قطب الدین محمد صاحب سنجار و حسام الدین صاحب ماردین نیز با او بودند. اینان به رأس العین رسیدند. الفائزین العادل با لشکری در حران بود. نزد نورالدین پیام صلح فرستاد. او نیز بزودی اجابت کرد زیرا در لشکرش مرگومیر افتاده بود. هر دو طرف برای یکدیگر سوگند خوردند و نزد الملک العادل نیز کس فرستادند. او نیز سوگند خورد. نورالدین در ماه ذوالقعدة همان سال به موصل بازگردید. واللہ تعالی اعلم.

هزیمت نورالدین ارسلان شاه صاحب موصل در برابر لشکر الملک العادل ابوبکر بن ایوب

همواره الملک العادل نزد قطب الدین محمد بن زنگی صاحب سنجار کس می فرستاد و از او دلجویی می نمود تا آن گاه که در سال ۶۰۰ در اعمال خود به نام او خطبه خواند. نورالدین صاحب موصل به نصیبین از اعمال قطب الدین رفت و آن را محاصره نمود و بگرفت. سپس به محاصره قلعه پرداخت. در همان اثنا که فتح قلعه نزدیک شده بود از نایبش در موصل خبر رسید که مظفر الدین کوکبری بن زین الدین علی صاحب اربل آهنگ اعمال موصل نموده است. پس از نصیبین به قصد موصل در حرکت آمد ولی آن خبر همه اش درست نبود، [و چون به شهر بلد رسید، مظفر الدین به دیار خود بازگردید].

نورالدین از بلد به تل اعفر از اعمال سنجار رفت و آنجا را محاصره نمود و بگرفت. الملک الاشرف موسی بن الملک العادل بن ایوب از حران به رأس العین آمده بود تا قطب الدین محمد صاحب سنجار و نصیبین را یاری کند. او و مظفر الدین صاحب اربل و صاحب حصن کیفا و آمد و صاحب جزیره ابن عمر و صاحب دارا با یکدیگر طرح دوستی و اتفاق ریخته بودند و قرار اجتماع نهاده بودند. چون نورالدین از نصیبین بیرون

آمد بر خلاف او مجتمع شدند و برادر الملک الاشرف، نجم‌الدین صاحب میافارقین بیامد و همگی از نصیبین به بقعا رفتند و [نورالدین از] تل اعفر به کفر زمار^۱ رفت. قصد او آن بود که آن قدر در اقدام درنگ کند تا آنان پراکنده شوند. در این حال یکی از جاسوسانش برسد و خبر داد که شمار سپاهیان خصم اندک است و او را به جنگ ترغیب کرد. این مرد یکی از موالی او بود و او به سخنش اعتماد کامل داشت. نورالدین با این خبر به سوی بویشری^۲ در نزدیکی او لشکر برد. دو لشکر به یکدیگر زدند. نورالدین منهزم شد و با اندکی از یارانش از معرکه بگریخت. لشکر الاشرف به کفر زمار در آمد و شقر را تاراج کرد و چندی در آنجا درنگ کرد. آن‌گاه رسولان به آمدوشد پرداختند تا مگر صلح برقرار شود بدان شرط که نورالدین تل اعفر را به قطب‌الدین صاحب سنجار برگرداند. او نیز چنان کرد. در سال ۶۰۱ پیمان صلح بسته شد و هر کس به دیار خود بازگردید. والله تعالی ولی التوفیق.

کشته شدن سنجر شاه صاحب جزیره ابن عمر و حکومت پسرش محمود سنجر شاه بن غازی بن مودود بن زنگی بن آقسنقر صاحب جزیره ابن عمر و اعمال آن - چنان‌که گفتیم - به وصیت پدرش در آن ناحیه به حکومت رسید. او مردی بدخوی و ستیزه‌جوی و ستمگر بود و بر رعیت و سپاه و اهل حرم و فرزندان سختگیر و دشمنروی بود. به اندک چیزی برمی‌آشفته و انتقام می‌گرفت. درباره فرزندان خویش هیچ مهر و شفقتی نداشت تا آنجا که دو پسر خود محمود و مودود را به قلعه فرح از بلاد زوزان تبعید کرده بود و این بدان سبب بود که می‌پنداشت علیه او توطئه می‌کنند. یکی از فرزندان خود را به نام غازی در شهر به خانه‌ای حبس کرده بود و بر او موکلان گماشته بود که بیرون نیاید. او سخت بدحال شده بود. آن خانه در کنار بستانی پرگیاه بود و مارها به درون آن می‌آمدند. روزی ماری گرفت و نزد پدر فرستاد. باشد که بر حال او رحمت آرد، ولی پدر باز هم به رحم نیامد. پسر عاقبت از آن خانه بگریخت و در خانه دیگری در درون شهر پنهان شد و نزد نورالدین ارسلان شاه صاحب موصل کس فرستاد و پیام داد ولی نورالدین از بیم پدرش تنها مالی نزد او فرستاد و دیگر اقدامی ننمود. پدر که می‌پنداشت به شام رفته است دست از تعقیب او برداشت. غازی بن سنجر شاه پیوسته

۱. متن: کفر رقان

۲. متن: نوشری

حیله‌ها می‌انگیخت تا به خانه پدر داخل شد و در نزد یکی از کنیزان او پنهان شد. پدر شب هنگام در مستی به آبریزگاه می‌رفت. غازی برجست و چهارده ضربه کارد بر او نواخت. سپس سرش را بیرید و با کنیزان به عشرت نشست. استاد الدار خبر یافت و دیگران را که در خارج از شهر بودند خبر داد. اعیان دولت بیامدند و درهای قصر را بستند و محمود بن سنجرشاه و برادرش مودود را از قلعه فرح فراخواندند و با محمود بیعت کردند. سپس بر سر غازی رفتند و او را کشتند. چون محمود بن سنجرشاه بیامد و پادشاهی یافت لقب پدرش را که معین‌الدین بود به او دادند. محمود آن کنیزانی را که غازی را در قتل پدرش یاری داده بودند بگرفت و همه را در آب دجله غرق کرد. [این واقعه در سال ۶۰۵ اتفاق افتاد] والله تعالی اعلم.

استیلاي الملك العادل ابوبكر بن ايوب بر خابور و نصيبين از اعمال صاحب سنجار و محاصره او سنجار را

میان قطب‌الدین محمد^۱ بن زنگی بن مودود و پسر عمش نورالدین ارسلان شاه بن مسعود بن مودود صاحب موصل سخت دشمنی بود و ما در این باب بسیار سخن گفته‌ایم.

در سال ۶۰۵ پسر الملك العادل بن ایوب صاحب مصر و شام دختر نورالدین را به زنی گرفت. وزرای نورالدین او را ترغیب کردند که با الملك العادل همدست شده بلاد قطب‌الدین محمد بن زنگی را میان خود تقسیم کنند. بلاد قطب‌الدین که عبارت بودند از سنجار و نصیبین و خابور از آن الملك العادل باشد و بلاد جزیره از آن نورالدین صاحب موصل. الملك العادل نیز این رأی را بیسندید. نورالدین طمع در آن بست که چون الملك العادل بلاد قطب‌الدین را به چنگ آورد آن را به پسر خود که داماد اوست اقطاع خواهد داد. و هر دو بر این همپیمان شدند و الملك العادل در سال ۶۰۶ از دمشق راهی خابور شد و آن را تصرف کرد. نورالدین چون در کاری که کرده بود نیک نگریست دانست که مرتکب خطایی بزرگ شده است. زیرا الملك العادل بی هیچ رنجی سرزمین‌هایی را که باید تسخیر کند تسخیر خواهد کرد و او را یارای بیرون آمدن از موصل به جزیره ابن عمر نیست و این در صورتی است که او به عهد خود وفا کند ولی اگر

۱. متن: محمود

پیمان بشکنند او را مورد تعرض خود خواهد ساخت. از این رو نورالدین در کار خود فروماند و الملک العادل خابور و نصیبین را به تصرف خویش در آورد و عازم فتح سنجار شد. قطب‌الدین می‌خواست سنجار را به او دهد و در عوض جای دیگر را از او بستاند ولی امیر احمد بن یرنقش از موالی پدرش زنگی او را از این کار بازداشت. نورالدین لشکری به سرداری پسر خود الملک الظاهر بسیج کرد و به یاری الملک العادل - بر حسب قراری که نهاده بودند - برود.

در این احوال قطب‌الدین صاحب سنجار پسر خود را نزد مظفرالدین صاحب اربل فرستاد و از او یاری خواست. او نیز نزد الملک العادل کس فرستاد و در این باب شفاعت نمود ولی او این شفاعت را نپذیرفت زیرا می‌پنداشت پس از اتفاق او با نورالدین دیگر نیازی به مظفرالدین ندارد. چون الملک العادل شفاعت مظفرالدین را نپذیرفت او نیز به نورالدین پیام داد که حاضر است او را در دفاع در برابر دشمن یاری دهد. نورالدین اجابت کرد و از یاری و همکاری با الملک العادل منصرف گردید.

نورالدین و مظفرالدین نزد الملک الظاهر غازی بن صلاح‌الدین صاحب حلب و کیخسرو^۱ پسر قلیچ‌ارسلان صاحب بلاد روم کس فرستادند و او را به یاری خود خواندند. او نیز اجابت کرد و همگان رای بر این نهادند که اگر الملک العادل از سنجار بیرون نرود با او به پیکار پردازند. خلیفه الناصر لدین‌الله، استاد الدار ابو نصر هبة‌الدین مبارک بن الضحاک و امیر آق باش^۲ را که از خواص موالی او بودند فرستاد تا الملک العادل را وادارند که از سنجار بیرون رود. کسانی که در محاصره سنجار با الملک العادل بودند بخصوص اسدالدین شیرکوه صاحب حمص و رجه چنان‌که باید شرایط مناصحت به جای نمی‌آوردند. اسدالدین حتی به آشکارا در مخالفت با او سخن می‌گفت. الملک العادل به صلح تن در داد. بدان شرط که نصیبین و خابور را که تصرف کرده بود از آن او باشد و سنجار برای قطب‌الدین باقی بماند و بر این پیمان بستند. الملک العادل به حران بازگردید و مظفرالدین نیز به اربل. والله تعالی اعلم.

۱. متن: کسنجر

۲. متن: افناش

وفات نورالدین بن ارسلان شاه صاحب موصل و حکومت پسرش القاهر عزالدین مسعود

نورالدین ارسلان شاه بن مسعود بن مودود بن اتابک زنگی بن آقسنقر در نیمه سال ۶۰۷ پس از هجده سال از حکومتش درگذشت. مردی با شهامت و شجاع بود. در نظر یاراناش مهیب و نسبت به رعیت نیکخواه بود. ملک پدران را پس از آنکه در شرف از میان رفتن بود جانی تازه بخشید.

چون مرگش فرارسید پسرش الملک القاهر عزالدین مسعود را که جوانی بیست ساله بود به ولایتعهدی معین نمود و او را وصیت کرد که تدبیر ملک خود را به دست مملوکش بدرالدین لؤلؤ سپارد زیرا مردی است با سیاستی نیکو. از آن پس که مجاهدالدین قایماز وفات کرده بود کارهای دولت او به تدبیر بدرالدین لؤلؤ بود. نورالدین پسر خردسال خود عمادالدین زنگی را امارت قلعه عقر حمیدیه و قلعه شوش داد و او را به عقر فرستاد. چون نورالدین وفات کرد مردم با پسرش عزالدین مسعود بیعت کردند و او را الملک الظاهر لقب دادند و فرمانروایی موصل و اعمال آن بر او قرار گرفت و بدرالدین لؤلؤ به تدبیر امور دولتش پرداخت. والبقاء لله وحده.

وفات الملک القاهر عزالدین مسعود و حکومت پسرش نورالدین ارسلان شاه بن مسعود در کفالت بدرالدین لؤلؤ

چون الملک القاهر عزالدین مسعود بن ارسلان شاه بن مسعود بن مودود بن اتابک زنگی صاحب موصل در آخر ربیع الاول سال ۶۱۵^۱ پس از هشت سال حکومت درگذشت پسر بزرگش نورالدین ارسلان شاه که در حدود ده سال^۲ از عمرش گذشته بود به وصیت پدر به جایش نشست. الملک القاهر، بدرالدین لؤلؤ را چنانکه در دولت او مدبر کارهای دولت بود مدبر امور دولت پسر قرار دارد. بدرالدین نیز برای او بیعت گرفت و عهده دار امور دولت او گردید آنگاه نزد خلیفه پیام فرستاد که بر حسب عادتش برایش منشور و خلعت فرستد و از سوی خلیفه منشور و خلعت رسید. همچنین نزد ملوک اطراف کس فرستاد که پیمانهای خود را با او تجدید کنند. بدرالدین لؤلؤ امور او را در ضیط آورد. عم او عمادالدین زنگی بن ارسلان شاه در قلعه عقر حمیدیه بود و تردیدی نداشت که پس از

۲. متن: بیست سال

۱. متن: ۵۱۵

برادر حکومت به او خواهد رسید. بدرالدین لؤلؤ این مشکل به تدبیر خویش حل کرد و کار او استقامت پذیرفت و روشی نیکو پیش گرفت و به دادخواهی مظلومان گوش فرا داد و انصاف ایشان بداد. پس از چندی منشور خلیفه برسد که در آن از نورالدین به حکومت و بدرالدین به نظر در کارهای او نام برده بود. والله تعالی اعلم.

استیلای عمادالدین زنگی بن ارسلان شاه صاحب عقر بر قلاع هکاریه و زوزان عمادالدین زنگی را پدرش امارت قلعه عقر و شوش داد. این دو قلعه نزدیک موصل بودند و وصیت کرد که پس از مرگش این دو قلعه از آن او باشد و پسر بزرگتر خود الملک القاهر عزالدین مسعود را جانشین خود کرد. چون القاهر درگذشت - چنانکه گفتیم - عمادالدین زنگی انتظار آن داشت که او را به جای برادر برگزینند و خود را چنین وعده می داد ولی جانشینی برادر برایش حاصل نشد.

در عمادیه نایبی از موالی جدش مسعود بن مودود بود که با او مراسلت داشت. و می خواست عمادیه را به او تسلیم کند. بدرالدین لؤلؤ از این توطئه خبر یافت و آن نایب را عزل کرد و از سوی خود امیری به آنجا فرستاد و همچنین در دیگر قلعه‌ها نیز از سوی خود امیری فرستاد.

نورالدین پسر الملک القاهر مردی ناتندرست بود و پی در پی بیمار می شد و در تمام مدت فرمانروایی در بستر و دور از مردم می زیست. عمادالدین زنگی نزد آن نایب که در عمادیه بود کس فرستاد و شایع کرد که برادرزاده اش نورالدین مرده است و او به جانشینی فرمانروای پیشین از هر کس دیگر سزاوارتر است. ایشان نیز فریفته شدند و نایب لؤلؤ و یاران او را گرفتند و شُغَر را در اواسط رمضان سال ۶۱۵ به عمادالدین زنگی سپردند.

بدرالدین لؤلؤ چون بشنید سپاه بسیج کرد و زنگی را در عمادیه محاصره نمود. فصل زمستان بود و هوا در نهایت سردی و برف متراکم. از این رو پیکار میسر نشد ولی همچنان محاصره ادامه داشت. مظفرالدین کوکبری [بن زین الدین] صاحب اربل به یاری عمادالدین زنگی برخاست. بدرالدین لؤلؤ او را پیام داد و آن عقد و پیمان‌ها که میان ایشان بود به یادش آورد از جمله آن که حق تعرض به هیچیک از اعمال موصل را چون هکاریه و زوزان ندارند و چون کسی آن قلاع را مورد تعرض قرار دهد هر کس که باشد

باید که در دفع او شرکت جوید. ولی مظفرالدین همچنان در یاری عمادالدین زنگی پای می‌فشرد. سپاه لؤلؤ عمادیه را در محاصره داشت. در یکی از شب‌ها سوار شدند و از راه‌های سخت و پرییج و خم گذشتند تا به عمادیه حمله آرند. مردم عمادیه به دفاع برخاستند و ایشان را در دره‌ها و تنگناها منهزم ساختند. پس به موصل بازگشتند. عمادالدین زنگی قلاع هکاریه و زوزان را به اطاعت خود فراخواند و ایشان اجابت کردند. عمادالدین زنگی عمادیه را تصرف کرد و از سوی خود یکی را به امارت آن فرستاد. والله اعلم.

یاری کردن الملک‌الاشرف موسی بن الملک‌العاقل بدرالدین لؤلؤ صاحب موصل را

چون عمادالدین زنگی بر قلاع هکاریه و زوزان مسلط شد و مظفرالدین صاحب اربل نیز دست یاری به او داد، لؤلؤ از شر او بترسید و نزد الملک‌الاشرف موسی بن الملک‌العاقل که اکثر بلاد جزیره و خلاط و اعمال آن را در تصرف داشت کس فرستاد و از او یاری خواست و فرمانبرداری خویش اعلام نمود. الملک‌الاشرف در این ایام در خارج شهر حلب بود زیرا سرگرم دفع کیکاوس بن کیخسرو صاحب بلاد روم از اعمال خود بود، به مظفرالدین کوبیری پیامی تهدیدآمیز فرستاد و گفت که پیمان شکنی کرده و باید آنچه از بلاد موصل گرفته بازپس دهد و گفت اگر در یاری زنگی کوشد می‌آید و بلاد او را می‌گیرد. ولی مظفرالدین به سخن او اعتنایی نکرد. صاحب ماردین و ناصرالدین محمود صاحب حصن کیفا و آمد نیز از طاعت الملک‌الاشرف بیرون آمدند و با مظفرالدین متفق شدند. چون الملک‌الاشرف چنان دید لشکر خود را به نصیبین فرستاد تا بدرالدین لؤلؤ را چون نیاز افتد یاری نماید. والله تعالی اعلم.

هزیمت عمادالدین زنگی از لشکر بدرالدین لؤلؤ

چون لشکر موصل از محاصره عمادیه بازگردید. عمادالدین زنگی به قلعه عقر بازگردید تا بتواند اکنون که از تصرف مناطق کوهستانی فراغت یافته به مناطق صحرائی پردازد. مظفرالدین صاحب اربل لشکر به یاری او فرستاد. لشکر موصل در چهار فرسنگی موصل از سوی عقر لشکرگاه زده بود. پس قرار بر آن شد که به نبرد با زنگی در حرکت

آیند. در آخر محرم سال ۶۱۵ نبرد درگرفت. عمادالدین شکست خورد و به اربل گریخت و لشکر بدرالدین لؤلؤ منزلتی را که از دست داده بود به دست آورد. رسولان خلیفه الناصر لدین الله و الملک الاشرف بن الملک العادل برای برقرار کردن صلح میان دو گروه برسیدند و صلح برقرار شد و دو گروه در برابر رسولان پیمان بستند و بر آن سوگند خوردند. والله تعالی اعلم.

وفات نورالدین صاحب موصل و حکومت برادرش ناصرالدین

چون نورالدین ارسلان شاه بن الملک القاهر صاحب موصل – چنانکه گفتیم – به سبب ابتلا به انواع بیماری پیش از آنکه سال به پایان رسد بمرد، لؤلؤ برادرش ناصرالدین محمد بن الملک القاهر را در سن سه سالگی به جای او نشانند و از لشکریان برای او بیعت گرفت و او را با موکب در حرکت آورد. مردم از دیدن او خوشدل شدند، زیرا برادرش نورالدین به سبب بیماری نتوانسته بود بر اسب نشیند و با موکب حرکت کند. چون او را سواره دیدند دانستند که هنوز از خاندان اتابکی کس بر ایشان سلطنت می‌کند. والله ولی التوفیق.

هزیمت لؤلؤ صاحب موصل از مظفرالدین صاحب اربل

چون نورالدین درگذشت بدرالدین لؤلؤ برادرش ناصرالدین محمد را که کودکی خردسال بود به حکومت نشانند. عمادالدین زنگی و مظفرالدین صاحب اربل را طمع تصرف موصل در سر افتاد و لشکر گرد آوردند و در حوالی موصل دستبردهایی زدند. در این اثنا لؤلؤ پسر بزرگش را با لشکری به یاری الملک الاشرف فرستاده بود. الملک الاشرف آهنگ بلاد فرنگان را در سواحل داشت تا آنان را از یاری همکیشانانشان در مییاط که به جنگ پدرش الملک الکامل صاحب مصر بسیج شده بودند بازدارد. لؤلؤ به شتاب نزد جماعتی از لشکریان الملک الاشرف که در نصیبین بودند کس فرستاد و آنان را به یاری خود خواند. آنان در اواسط سال ۶۱۶^۱ به یاری او آمدند. سردارشان آئیک مملوک الملک الاشرف بود. لؤلؤ چون آنان را بدید در نظرش اندک آمد زیرا از لشکری که در شام بود کمتر بودند.

ایک اصرا می‌کرد که از دجله گذشته به اربل روند. لؤلؤ چند روز او را منع کرد و چون اصرار ورزید لؤلؤ با او از دجله عبور کرد و در دو فرسنگی موصل در مشرق دجله لشکرگاه زد. مظفرالدین و عمادالدین زنگی نیز از رود زاب عبور کردند. ایک با لشکر خود و یاران لؤلؤ در نیمه شب بیستم رجب به سوی لشکر عمادالدین زنگی تاخت آوردند. لؤلؤ او را گفت تا دمیدن صبح صبر کنند ولی ایک گوش به سخن او نداد و در تاریک شب با دشمن رویرو شد. ایک به زنگی که در میسر بود حمله کرد و او را منهزم ساخت. از آن سو میسره بدرالدین لؤلؤ به هزیمت رفت و او با گروه اندکی بماند. مظفرالدین پیش تاخت لؤلؤ نیز رو به گریز نهاد و از دجله گذشته به موصل رفت. مظفرالدین نیز از پی او بیامد و سه روز آنجا درنگ کرد. قصد آن داشت که شیخون زند. چون دید که سپاه بدرالدین اندکی نابود شده است بازگردید و رسولان برای مصالحه به آمدوشد پرداختند و قرار بر آن شد که هر کس هر چه در تصرف دارد از آن او باشد. والله اعلم.

**وفات قطب‌الدین محمد صاحب سنجار و حکومت پسرش عمادالدین شاهنشاه
سپس کشته شدن او و امارت برادرش**

قطب‌الدین محمد بن زنگی بن مودود بن اتابک زنگی صاحب سنجار در هشتم صفر سال ۶۱۶ از جهان برفت. او در زمان فرمانروایی خود همه کارهای ملک را به دست نایش سپرده بود. پس از او پسرش عمادالدین شاهنشاه^۱ به امارت رسید. مردم برای نبرد خصمان گرد او را گرفتند و او چند ماه سنجار را نگهداشت. سپس به تل اعفر که از آن او بود رفت. برادرش عمر بن محمد بن زنگی با چند تن دیگر بر او داخل شد و به قتلش آورد و خود پس از او زمام حکومت را به دست گرفت. او نیز چندان بماند که سنجار را در ماه جمادی‌الاول سال ۶۱۷ به الملک‌الاشرف بن الملک‌العادل تسلیم کرد. والله اعلم.

**استیلای عمادالدین بر قلعه کواشی و استیلای بدرالدین لؤلؤ بر تل اعفر و استیلای
الملک‌الاشرف بر سنجار**

کواشی یکی از بهترین و استوارترین و بلندترین قلاع موصل است. چون سپاهسانی که در

۱. متن: شاهین‌شاه

آنجا بودند دیدند که اهل عمادیه چه کردند و خود در قلعه زمان اختیار خود به دست گرفتند اینان نیز به طمع افتادند که چنان کنند پس نواب بدرالدین لؤلؤ را بیرون راندند ولی چون گروگان‌های در موصل داشتند اظهار کردند که فرمانبردار حکومت موصل هستند. سپس عمادالدین زنگی را فراخواندند و قلعه را به او تسلیم کردند. عمادالدین نیز نزد ایشان ماند. بدرالدین لؤلؤ نزد مظفرالدین کس فرستاد و آن پیمان‌هایی را که در همان نزدیکی بسته بودند فریادش آورد و از او خواست که کواشی را بازپس ستاند ولی مظفرالدین توجهی به نامه او ننمود. بدرالدین لؤلؤ نزد الملک‌الاشرف موسی بن الملک‌العادل به حلب کس فرستاد و از او یاری طلبید او نیز در حرکت آمد و از فرات بگذشت و به حران آمد.

سبب این اختلاف آن بود که مظفرالدین نزد ملوک اطراف رسول می فرستاد و آنان را علیه الملک‌الاشرف برمی‌انگیخت و از شر او بر حذر می داشت. عزالدین کیکاوس بن کیخسرو بن قلیچ ارسلان فرمانروای روم اجابت کرد و چنان‌که در اخبار او آوردیم با الملک‌الاشرف کینه داشت. پس فرمانروای آمد و حصن کیفا و صاحب مادرین همه به فرمانبرداری از عزالدین متفق شدند و به نام او در بلاد خویش خطبه خواندند.

قضا را عزالدین کیکاوس در این اثنا بمرد و شر او از سر بدرالدین لؤلؤ و مظفرالدین کم شد. مظفرالدین با جماعتی از امرایی که با الملک‌الاشرف بودند مراسلت برقرار کرده بود تا آنان را به سوی خود گرایش دهد. از آن جمله بودند: احمد بن علی بن المشطوب و عزالدین محمد بن بدرالحمیدی و غیر ایشان. اینان از الملک‌الاشرف جدا شدند و در دنیسر در زیر ماردین فرود آمدند تا با ملوک اطراف متفق شده الملک‌الاشرف را از آمدن به موصل برای یاری بدرالدین لؤلؤ بازدارند.

چون آنان در دنیسر گرد آمدند، الملک‌الاشرف، فرمانروای آمد را به سوی خود کشید و شهر حانی^۱ و جبل جور^۲ را تسلیم او کرد و وعده داد که دارا را نیز چون تصرف کند به او خواهد داد. او نیز پذیرفت و از ایشان ببرید و بدو پیوست. دیگران نیز ناچار شدند به فرمان الملک‌الاشرف بازگردند و احمد بن علی بن المشطوب تنها ماند. ابن المشطوب به نصیبین رفت تا از آنجا به اربل رود. شحنة نصیبین به خلاف او برخاست و او منهزم شده به سنجار پناه برد. فرمانروای سنجار [فرخ شاه بن زنگی بن مودود بن

۱. متن: حالی

۲. متن: حودی

زنگی [که از موافقان الملک الاشرف بود، اسیرش کرد ولی پس از چندی آزادش نمود. جمعی از مفسدان بر او گرد آمدند و وی آهنگ بقعا از اعمال موصل نمود و نواحی موصل و بقعا را تاراج کرد و بازگردید. بار دیگر از سنجار به موصل آمد. لؤلؤ لشکری به جنگ او فرستاد و منزمش ساخت. او و همدستانش از تل اعفر رفتند. آنجا از آن صاحب سنجار بود و در آنجا اقامت کردند تا به موصل تازند. بدرالدین لؤلؤ برفت و تل اعفر را محاصره کرد و آنجا را در ماه ربیع الاول سال ۶۱۷ بگرفت و احمد بن المشطوب را اسیر کرد و به موصل آورد. سپس او را نزد اشرف فرستاد. اشرف نیز او را در حران حبس کرد. چند سال در زندان بماند و هم در زندان هلاک شد.

چون صاحب آمد به اطاعت درآمد، الملک الاشرف از حران به دنیس آمد و همراه با صاحب آمد ماردین را محاصره نمود. رسولان میان او و صاحب ماردین به آمد و شد پرداختند، قرار بر آن شد که راس العین را که الملک الاشرف به صاحب ماردین اقطاع داده بود، به او بازپس دهد و سی هزار دینار نیز بدهد و صاحب آمد مؤزر از بلاد شبختان (۹) را به عوض بستاند بدین طریق صلح میان دو جانب برقرار شد. الملک الاشرف از دنیس به نصیبین آمد که به موصل رود. رسولان صاحب سنجار، فرخ شاه بن زنگی، در راه به دیدار او آمدند، می خواستند سنجار را تسلیم او کنند و در عوض رقه را بستانند. سبب آن بود که بدرالدین لؤلؤ تل اعفر را گرفته بود و او سخت بیمناک شده بود. از دیگر سو بدان سبب که برادر خود را کشته بود - چنانکه گفتیم - مردم از او نفرت داشتند. الملک الاشرف اجابت کرد و رقه را به او داد و در ماه جمادی الاولی سال ۶۱۷ سنجار را بگرفت. او نیز با اهل و عشیره خویش به رقه رفت. و فرمانروایی خاندان زنگی پس از نود و چهار سال در سنجار، پایان یافت. و البقاء لله وحده.

صلح الملک الاشرف موسی بن الملک العادل با مظفرالدین

چون الملک الاشرف سنجار را گرفت به موصل راند تا از آن عبور کند. در آنجا رسولان خلیفه الناصر لدین الله و مظفرالدین صاحب اربل بیامدند تا عقد صلح ببندند و بخواهند که قلعه هایی را که متعلق به موصل بوده است به صاحب آن بدرالدین لؤلؤ بازپس دهد جز قلعه عمادیه که در دست زنگی باقی می ماند. در این باب دو ماه گفتگو شد و کار به جایی نرسید. پس الملک الاشرف آهنگ مظفرالدین صاحب اربل نمود تا نزدیکی رود

زاب [به قریه سلامیه] رسید. مظفرالدین نیز از اربیل آمده در آنجا فرود آمده بود. باردیگر رسولان به آمدوشد پرداختند. سپاهیان و مردم از این پیکار ملول شده بودند. ناصرالدین صاحب آمد نزد مظفرالدین بود، اشارت کرد که آنچه می خواهند بپذیرد. او نیز پذیرفت و مصالحه برقرار شد و برای تسلیم قلعه‌ها مدتی معین گردید و در این مدت زنگی به گروگان نزد الملک‌الاشرف بود. قلعه عقرب و شوش را نیز که از آن زنگی بود نواب الملک‌الاشرف به گروگان گرفتند.

الملک‌الاشرف در رمضان سال ۶۱۷ به سنجار بازگردید و برای گرفتن قلعه‌ها کسان را بفرستاد. سپاهیان که در آن قلعه بودند از تسلیم سربرداشتند و مدت نیز به پایان آمد. عمادالدین زنگی به شهاب‌الدین غازی پسر الملک‌العادل پناه برد و به خدمت او در آمد. او نیز برادر خود الملک‌الاشرف را با او بر سر مهر آورد تا آزادش نمود و قلعه‌های شوش و عقرب را به او بازپس داد و نواب خود را از آن دو قلعه فراخواند. بدرالدین لؤلؤ شنید که الملک‌الاشرف را به قلعه تل اعفر علاقه است، زیرا آن قلعه از قدیم‌الایام متعلق به سنجار بوده است. بدرالدین پس از گفتگویی قلعه را به او تسلیم کرد. والله تعالی اعلم.

بازگشت قلعه‌های هکاریه و زوزان به بدرالدین لؤلؤ

چون زنگی قلاع هکاریه و زوزان را تصرف کرد، ساکنان آن قلاع او را مردی بدسیرت یافتند بی هیچ انعام و احسانی. برعکس همواره خبر می‌رسید که بدرالدین لؤلؤ را به سپاه و رعیت چه رفتار پسندیده‌ای است. پس (در محرم سال ۶۱۸) نزد بدرالدین کس فرستادند که خود را تسلیم او کنند و از او خواستند که جایی را به ایشان اقطاع دهد. بدرالدین قبول کرد و نزد الملک‌الاشرف فرستاد و در این باب از او اجازت طلبید. الملک‌الاشرف اجازه نداد.

زنگی از نزد الملک‌الاشرف بازگردید و جماعتی گرد آورد و قلعه عمادیه را محاصره نمود ولی به چیزی دست نیافت. ساکنان قلعه نزد بدرالدین لؤلؤ پیام فرستادند و خواستار تسلیم قلعه او شدند. لؤلؤ از الملک‌الاشرف اجازت خواست و قلعه جدید و نصیبین و ولایت میان آن دو را به او داد تا اجازه داد آن قلعه‌ها را در تصرف آرد. بدرالدین نایبان خود را به آن قلعه‌ها فرستاد و بر هر چه وعده داده بود وفا کرد و دیگر قلعه‌های

اعمال موصل را نیز فراچنگ آورد و همه در فرمان او در آمدند. والله تعالی اعلم.

استیلای صاحب موصل بدرالدین لؤلؤ بر قلعه شوش^۱

قلعه شوش و قلعه عقر هر دو مجاور یکدیگرند در دوازده فرسنگی موصل. این دو قلعه از آن عمادالدین زنگی بن نورالدین ارسلان شاه بودند. او به وصیت پدر صاحب آن دو قلعه شده بود. عمادالدین بعدها قلعه‌های هکاریه و زوزان را نیز گرفت و به موصل بازگردید. در سال ۶۱۹ عمادالدین نزد ازبک بن پهلوان به آذربایجان رفت. ازبک از بقایای سلجوقیان بود. او نیز اقطاعی به او داد و عمادالدین نزد ازبک ماند. بدرالدین لؤلؤ از موصل به قلعه شوش رفت و آن را محاصره نمود و بر ساکنان آن سخت گرفت. ساکنان قلعه نیک پایداری کردند. لؤلؤ سپاهی به محاصره گماشت و خود به موصل بازگردید. چون محاصره شدت یافت و راه آذوقه بسته شد، مردم امان خواستند و با شروطی که نهادند و لؤلؤ آنها را پذیرفت فرود آمدند و قلعه را تسلیم کردند. بدرالدین لؤلؤ نواب خود را به قلعه فرستاد. والله تعالی اعلم.

محاصره مظفرالدین موصل را

الملک الاشرف موسی بن الملک العادل بن ایوب بر موصل استیلا یافته بود. بدرالدین لؤلؤ نیز به خدمت او درآمد. الملک الاشرف خلط و همه بلاد ارمنیه را بگرفت و آن را به برادر خود شهاب‌الدین غازی اقطاع داد. سپس او را ولیعهد خویش در دیگر اعمالش کرد. آن‌گاه [در اواخر سال ۶۲۰] میان دو برادر فتنه افتاد. غازی به برادر دیگر خود الملک المعظم [عیسی] صاحب دمشق و مظفرالدین بن زین‌الدین کوبکری صاحب اربل استظهار یافت و همه به محاصره موصل همپیمان شدند. الملک الاشرف از برادر دیگر خود الملک الکامل که در مصر بود یاری طلبید. [الملک الکامل به الملک المعظم صاحب دمشق نامه نوشت و تهدیدش کرد و او نیز به دمشق بازگردید. اما مظفرالدین لشکر گرد آورد و راهی موصل شد.]

الملک الاشرف چون از عصیان خبر یافت لشکر به خلط برد و پس از آن‌که الملک المعظم از یاری برادر سرباز زد و به دمشق بازگردید، خلط را محاصره نمود.